

و منصب قضاوت را از او گرفتند و پیش مجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردانش حاضر شدند و هفت مند در زیر ملا سعد گذاشتند و قرار را بران دادند که در هر سئله که سید شریف بر ملا سعد غلبه کند یک سینه از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیادزند و همچنین قرار شد که شاگردان طرفین پیچ سخن گویند و هر که سخن گوید از تلامذع زبان او را بزند پس در شش سئله سید شریف بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش سینه از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرمود ماند خطائے که یکی از فضلاء تلامذہ ملا سعد بود گفت علیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیفیت است سید شریف گفت که خطائی جواب انرا گفت و شرطان بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطای را محبت این سخن حسب شرط بریدند و از آن زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است و خطائی تبار منقوطه است منسوب بشجر ختا و علیان هم در آن زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبوده اگر چه معروضات طرفین شهرتے دارد و همیشه با هم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البویهی درس خوانده و ملا جلال و رانے از شاگردان سید شریف است گویند که سید شریف در حق فاطمه زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت ان صدیقہ کبری را رد نموده و رساله درین بابها نوشته خداوند عالم او را خوار و ضعیف ساخته از آن وقت تا بحال هر چه از سید شریف بعمل آید همه همین که از ما در متولد میشود و بکارت ندارند و ولادت سید شریف در سال ۸۰۰ هجری قمری و چهل بوده در بلده چرخان و قاتش در سال ۸۰۰ هجری قمری و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش سال خواهد بود و حاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود انجناب در اختیار مذہب شیعہ غایت مجادله را از هر جنبه محفوظ داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره نمود چون ایشان را ملزم میداشت انوقت اگر مذہب شیعہ اختیار میکردند بسیار خوب و آلا بتبع بیدریغ سراز میکرد ایشان بر میداشت و از حال مفضل قدوه از باب علم و زهد و کمال عالم زاہد انور افاضتیه حضرت شنیدم که در آن زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی و مجلس مجلس داشت و جامع و فاضل بود پس خواجه بلباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف فعال نشست و در درس پیچ سخن نگفت پس از آن بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را شناخته پس از انحضار مجلس مجلس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که البته صحیح نیز خواهد آمد صلاح آنکه در علمی که او را ربطے نباشد مباحثه کنیم گفتند که در هر علم او را با لفاظت

مگر در علم طب که او از ان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملاقطب قرار
 داد که فردا تلامذ من کتاب قانون را حاضر سازند و بحث بنقل آن کتاب را تدریس کنند پس چون
 صبح شد تلامذ جمع شدند و ملاقطب شروع تدریس بحث بنقل نمود و ایرادات بسیار پیش
 رئیس و خود هم تحقیقات نمود از ان پس بان تمیز که در جلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیده
 ان تمیز گفت بلی فهمیدم ملاقطب گفت پس انرا تقریر کن ان تمیز در مقام تقریر لکنتی بر زبان
 بود پس خواجه گفت که اگر ان مید مید من بشما معروض دارم ملاقطب گفت که شما هم فهمیدید
 گفت بلی ملاقطب گفت تقریر کن خواجه فرمود ان غلط است اما انچه تو هست بگویم ملاقطب گفت
 که اول سخنان را مذکور کن از ان پس غلط و جملات را ذکر کن پس از ان تحقیق کن خواجه اول ذکر
 ایرادات ملاقطب نموده از ان پس غلط ادراک رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد از ان
 تحقیق حق فرمود پس ملاقطب از جای برخاست دست خواجه را گرفت و بجائی خود نشاند
 و کمال احترام را مرعی داشت پس امامت ایشان گفتگوشه خواجه او را ملزم داشت و اثبات
 خلافت امیرالمومنین فرمود ملاقطب شیعیه شد و بعد از چند ہی مرتد شد و بذهب اول بازگشت باز خواجه
 با او مباحثه کرده و او را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملاقطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه
 کند ملاقطب گفت که مرا تاب مناظره با شما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا ملزم
 پس من شیعیه بشوم و دیگر بر دیگر دم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشتند و او را
 ملزم ساختند بار دیگر ملاقطب شیعیه شد و دیگر بگشت و در سلک تلامذه خواجه محسوب شد و با او بود
 و در خدمت او تلمذ نمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خطبه و با
 جنگ کند ملاقطب که دوازده ایراد را که در سلق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک را بخواه
 اتفاقا کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملاقطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت
 تا اینکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت -

ایشنا حال منصفان اما سید ابو جعفر تنکا بنی مذکور داشت که هلاکوخان ضعیف الایمان بود و وقتی بخواه
 معروض داشت که هر سلطانے بر عایای خود فرمانے مینویسد آیا فرمان خدای تو کجاست خواجه گفته
 که فرمان خداے ما میرسد پس خواجه حکم کرد که قران بروق آهونی بنویسند بخواه که پناه بارشتر او ترتیب
 دهند و با کوس و کرنا و جمعیت بسیار وارد کنند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در تریه هلاک
 نشسته بود که او از کوس و کرنا می پیچیدن گرفت خواجه بی اختیار با استقبال شافت و هلاکوخان

در احوال خواجه نصیرالدین

که این فرمان خدای من است که میاورند پس بلاگویر برخواست و با خواجه همراهی کرده استقبالیان
 کردند و با عزاز و اکرام آنرا وارد ساختند پس بلاگویر خواجه درخواست ان نمود که احکام
 عبادات را بر طبق عقل شجوه که عقل سلطان پسنددند لکن ساز و خواجه قبول این معنی کرده و همه
 احکام را بعقل جنان ثابت کرده که بلاگویر خان پسنداند مگر در مسئله خواجه عاجز برآمدن هم در
 اشغال مناسک حج یکی هروله و دیگری رمی حجره گویند که چون مادر بلاگویر وفات یافت بعضی
 از اعظم علماء عامه بجاگویر گفتند که اموات را در قبر منکر و کبر از اعتقادات و اعمال سوال
 نمایند و والد شما عوام و سر رشته سوال و جواب را ندارد همان به که خواجه نصیرالدین را همراه او در
 قبر رستی که جواب منکر و کبر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله سعادت علماء و عامه شد پس خواجه پشاه
 عرض نمود که سوال منکر و کبر در قبر براسمه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس برابر
 خود داشت با شش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب بگویند پس
 بلاگویر حکم کرد که ان عالم را در قبر ما در بلاگویر گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش
 را تمیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و مثبت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد
 اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که آن رساله است چنانکه حضرتی نیز رساله در رمل نوشته که حسن
 رساله ان من است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود -

تفصیل خواجه نصیرالدین با سیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در میان منزل کرده که شب در آن صبحانجا بد صاحب سیابی که در میان
 منزل داشت نبرد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسب درانید که امشب باران خواهد آمد خواجه اسطرلاب
 بر آورد و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نیارد پس خواجه در همان سیابان
 بسر برد و خواب در آمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه باطل زمان برخاستند و با سیابان
 رفتند و از اناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب سیابان سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب
 باران می آید ان مردم معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به سیابان بگوید عکالت
 است که ان شب باران می آید و بر ما معلوم میشود و شب عصری ان سگ باذرون سیابانده بود
 و دستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که ان سوس که عمر بسیار فیانی ساختم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل کردم

در اعتقادات خواجه نصیرالدین

و خواب خواجه را در بدو امر اعتقاد ان بود که هر که در هدایت و سایر عقاید حق را بران نتواند ثابت نماید

مشرب و واجب القتل است و باین سبب دم بسیار تا دیب نمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد
تا وقتی انجناب به بیابانی در رسید دید که شخصی بزراحت اشتغال دارد و خواجه خود را بجانب او راند
و با او گفت که خدا کیست یادوان مرد گفت که خدا کیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دوست
چه جواب خواهی گفت ان مرد گفت که باین بیل که در دست من است چنان بر فرق او میزنم
که شکافته شود پس خواجه دانست که ان شخص را سخا اعتقاد است پس خواجه اعتقاد اول خود
برگشت و دانستن بر این حکیه را شرط نه دانست و یقین اکتفا فرمود گویند که سوله نوشتند
و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته کا نیم ای باد شرطه بر خیز الخ ایانش کلان
خاذه میشود یا شکسته کان خواجه در جواب نوشت لفظی نشسته خاذه یعنی شکسته دانند چون نیست
خواجه حافظ معلوم نیست ما را ولیکن مولف کتاب را عقیده آنکه این شعر از خواجه نیست زیرا که فط
تأخر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقع شد وفات حافظ
شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس ذکر کرده
گویند که خواجه بشیر از رفت و در بالا خانه منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدین او
رفت چون از بکه غرقه خواست بالا و دبله به پله با علی کویان قدم بر میداشت و میگذاشت
چون بجنور خواجه رسید سلام کرد و خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه
از وی پرسید که تو چه مذہب داری شیخی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر
شیعه بودی چرا خلفاء را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیہ کردم خواجه فرمود که زمانے
ما مستعصم عباسی را کشتیم تو از که تقیہ کردی چرا از برای او مرثیہ ساختی و گفتی آسمان خون
گریه کن در قتل مستعصم امیر المؤمنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پالمی او را بفک
بستند و ان قدر خوب او را زدند که بدن مائی سعدی در زیر زینهای چوب پنهان شد پس او را
بدوش کشیدند و نیزش بردند هفت هشت روز تقریباً زنده بود از ان پس روشش با روح مستعصم
خلیفه عباسی هم شبیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانند
مانند قلنہ نور الله در کتاب مجالس و مرحوم والد ماجدم در مجموعہ و جلی نوشته که سالها در شیخ
سعدی نامل داشتیم تا اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری از او در شیخ نقل کرد مولف کتاب
گوید که اینها افسانه است و او شیخی بود و اکثر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگر چه شجاعت
ایشان قابل تاویل است و در این مقام مولف را مناظره جیده است بایشان اینکه در یکی از مواضع گذار

مولف کتاب در بلدہ لاہجان شد اقا یان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مہمانی
و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء و ان بلد در ان وقت از قدما و اولیاء حکما بودند و حکیم
ماقص بودند و کمالی در فن حکمت نیز داشتند و طریق شرع اطہر در دست کے از علماء انجا بود
پس شبی یکی از علماء انجا کہ از ہمہ برتر و آشہر بود مرا و علماء انجا را مہمانی خواست بعد از صرف
غذا ان عالم دیرانی در عرفان مانند دیوان حافظ ساختہ بود ان را بنظر من رسانید
کہ شما انرا تصحیح کنید من گفتم کہ شان دیوان شما اجل از ان است کہ من انرا تصحیح کنم و از جملہ اشعار
دیوانش این شعر بود ہر چند از صبح و سجادہ شد بی سبب رسوائی عالم باد ہشت
پس سخن در اشعار کشید و علماء انجا مجلس فی الحقیقہ بہ خبر ان احوال مبدع و معاد بودند در
میان مدح خواجہ حافظ برآمدند

مناظرہ مولف با جمعی در بیان خواجہ حافظ

بخوبی کہ حدیثی نقل کردہ بدین وجہ کہ حضرت امیر المومنین روزی بکنار و جلہ رفت و قلمدان
کاغذ خواست پس تقدیم چند قطعہ کاغذ نوشت و در میان اب انداخت و فرمود کہ انکھ
کلمات معرفت آمیز و تحقیق علم است کہ بعد از چند سال در شیراز عارفی از او بیار انکھ است
خواہد بنگینت شد و این کلمات کہ در این رقاہ نوشتہ ام از زبان انخواہ جاری شود ان
عارف حافظ بود مجلاً درین باب سخنا بسیار گفتہ شد و من سکوت و انستم اخرا لا امر ہمہ من
رجوع کردند کہ شما چرا ساکت نشستہ آید درین باب بنخواہیم سخن از شما شنیدہ باشیم من گفتم
اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع است چہ اہل خبر اخبار امتیہ
اطراف فقہا و محدثین سے باشند و چنین حدیثی در کتابی تا بحال بخنجر و شیم و از مشایخ خود مان
نشندہ ایم و بر فرض اینکہ شما در کتابے دیگر سے باشند باید کہ تلاحظہ کرد کہ معتبر است یا نہ و ہونہ
چنین کتاب از چہ فرق است مجلاً این از سبیل احادیث ائمہ خارج است و ہر کسی را کہ انسی باجبا
باشند میدانند کہ این حدیث اقر است چنانکہ اخوند ملا محمد باقر مجلسی در جلد چہار و ہم کہ کتاب
سماع عالم است حدیث کمیل را ذکر کردہ کہ از امیر المومنین سوال کردہ بود انجا ب
در جواب فرمود کہ کدام نفس را ارادہ کردہ کہ کمیل گفت کہ زیادہ تر از کافن مگر موجود است
ان جناب فرمود بلی نفس نباتیہ و نفس حیوانیہ تا اخر حدیث پس از ان مجلسی میگوید کہ این حدیث
از سبیل کلمات ائمہ ما خارج است و باین قسم ائمہ ما سخن نمی گفتہ اند و همچنین در احادیث کتاب

صباح التشریح و مفاح الحقیقہ علماء تامل دارند بلکہ میگویند کہ از سند کلمات اتمہ خارج است
 و اما احوال حافظ بدانند کہ این تاویلات کہ عرفا برای خود ذکر کرده اند من ہم برخوردارم
 و انہا را میزنم و ہمد اشعار را میتوانم تاویل نمایم بکہ رسائل بسیار در تاویلات این اشعار
 و شرح انہا نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم کہ از روی انصاف بعد از تامل جواب را گویند
 و ان سوال نیست کہ فرض کنید کہ پیغمبر در مدینہ تشریف دارند و اصطلاحاتے برای عبادت از جانب
 خدا قرار دادند اما اینکہ لفظ قرآن را اسم کردند برای کلام خدا و صلوات را برای عبادت خدا
 و صوم را بر اساس مخصوص در طاعت خدا و ہذا در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است
 کہ ہمین پیغمبر او بخش داشتہ و لواط اسم است برای عمل محرم مخصوص کہ بر فاعل ان قد قتل لازم است
 و ہذا فرض کنید کہ شخصی از شیراز پیدا شد و دین اسلام را اختیار کرد لیکن برای خود نظر
 بمضمون لامشاوہ فی الاصطلاح اصطلاحاتے قرار داد مانند انیکہ گفت کہ ہر وقت کہ بول
 میگویم العیا ذبا لہ نماز از ان ارادہ میکنم و ہر وقت کہ غایت میگویم مراد من قرآن است
 و شراب کہ میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و ہذا پس مردم پیغمبر
 عرض کردند کہ شخصی متدین بدین شما است و چنین اصطلاحاتے قرار دادہ است و غایط را اسم
 برای حج کردن گذاشت و ہذا اکنون شما انصاف دهید کہ پیغمبر خواہد گفت کہ او خوب کردہ
 و او را خلعت دهید و یا خواہد گفت کہ بسیار کاربرد کردہ است و او را گردن بزنید و یا چوب بزنید
 و او را توبہ دهید حضرات علماء اول تا ملی نمودند از ان پس ہمہ تصدیق کردند کہ متقنای شغل و طریقہ
 عرف و عادت نیست کہ پیغمبر گوید کہ او را تاویب و سیاست کنند۔

در توجیہ ملا علی شاعر حافظ را

و معروف است کہ شخصی از تلامذہ اخوند ملا علی نوری سوائے نوشت کہ چہ معنی دارد این شعر حافظ
 می دو سالہ و محبوب چہار دہ سالہ الخ و انرا بخد مت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا
 میگویند کہ مراد حافظ از محبوب چہار دہ سالہ پیغمبر است کہ در چہل سالگی مبعوث شد و چہار دہ
 چہل میشود اخوند ملا علی در جواب نوشت کہ نور ہر د و چشم من معنی ہے دو سالہ ان شراب است
 کہ دو سال ماندہ باشد و اہل نشاء گویند کہ تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شرابهای دیگر است
 و مراد از محبوب چہار دہ سالہ امردی است کہ پس چہار دہ باشد و بر پشت لب نبرہ نار شدہ باشد
 و اہل ذوق گویند کہ بان امر و محبت داشتن الہ است و حافظ غیر معنی را قصد نکرده است و اینچہ

توجه و تاویل میکنند اشد باتدک خلاف مراد حافظ است -

در معارضه شعر به خیام با خواجه

و مسموع شد بلکه مشهور است که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت
 من می خورم و هر که چه من اهل بود می خوردن من نبرد او سهل بود می خوردن من حق رازن است
 گرمی خورم علم خدا جمل بود پس خواجه نصیر الدین این رباعی را در جواب نوشت -
 این نکته گوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب شبیهش سهل بود علم ازلی علت عصیان کرد
 نزد عقل از غایت جمل بود شیخ بهائی زید بهانه در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی
 بعد از فتح بغداد و صباح حلب نوشت اما بعد نقد نزلنا بغداد سنه خمس و خمسين و سمانه فسان صباح
 المنذرین قد عونا ملکها فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذاً و بیلا وقد دعونا کالی طاعتنا وان
 امیت قد روح و ریجان و جنة نعیم وان ابیت فلا سلطان منک علیک فلا تکن کالباحث عن حقیقه
 بطایفه و ابجایع ما رن انفه بکفه و السلام -

در سب قتل مستعصم

و آنچه تحقیق مقام است در واقع بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب محاسن
 المؤمنین گفته که در اوایل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهل بیت بوده چون ملاحظه نمود
 وید که موید الدین علقمی قمی که وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلای شیعه
 امامیه بود چنان دید که دارالسلام بغداد را مقصد ساخته بزمین و آمداد و نماید موید الدین خلیفه را
 مهدی سازد و بدین تشیع در آورد و درین باب کتابی بنیاب موید الدین با قصیده عربی که در
 شرح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون موید الدین کجالات و فضائل نفسانیه و آثار و شد
 و کاروانی خواجه را شنیده بود تقرب او را با خود مصلحت ندیده و ملتفت جواب کتابت او نگردید
 و چون نسیم نوسیدی بمشام خواجه و زید وید که توقف در بلاد عراق و خراسان از رهگذر سنیان
 تعصب انگیز قننبنیان و بیم خونریزی قوم تبار و چنگیز و متغلبان متعصب و پامتعذر است همواره متفکر و آ
 در گوشه و کنار روزگاری میگذرانید تا اینکه رئیس ناصر الدین مجتهد که از افاضل زمان و از اسخیا و امر
 علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قهستان بوده خواجه را بلطایف
 اجمیل نزد خود برد و محبت او را منتظم نمود در رعایت خاطر او با قصی مراتب کوشیده و از افادت
 استفیذ گردیده و خواجه کتاب ناصریرا نام او تالیف و چون خبر ورود خواجه بقلعه رودبار

واقعباس حاکم آن دیار از پر توان بزرگوار بگوشش پوشش علاء الدین محمد رسید بران سعادت
 رشک و رزید و طوعاً و کرهاً خواجه را نزد خود طلبید و قدم فیض لر زوم او را موجب ریب و زینت
 و بزرگی و نام خود دانست در اعزاز و اکرام او اتهام تمام نموده و خواجه چنان میدید فضائی دلاویز
 ایران بواسطه ترکناز چنگیز باین از فتنه و آشوب لبریزست و مع هذا انجاعت اسمعیلیه در اصل
 مذہب تشیع با او شریک بودند و اسباب فراغت و مطالعه او را با حسن وجه مصلحتی نمودند لاجرم هر
 بعد از صحبت ایشان گرفتار بود و تا زمانی ایلخان یعنی بلاکوخان بقلعه اسمعیلیه نزدیک گردید و باخو
 شاه بن علاء الدین محمد بصواب دید خواجه بلازمیت بلاکوخان رسید و بلاکوخان قدم خواجه نهایت
 مسرور و در تکریم و تعظیم او مراسم مبالغه بتقدیم رسانید و انتظام کلیات امور خود را با اقتضائے
 رای حکمت آرائی او مغفوض گردانید و در کتاب حبیب التیسیر کیفیت افتادن خواجه بقلعه اسمعیلیه
 و رسیدن او از انجانب خدمت بلاکوخان بر این وجه مسطورست که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه
 روزی چند ولایت قسمان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محمد ششم ابواب لطف و کرم پرورسے
 روزگاران عالیقدر کشاده انجناب ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را نام او تالیف نموده
 و قصیده عربیه در مدح معتصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد این علقمی را این صورت
 موافق مزاج نیفتاد بر پشت قصیده ناصر الدین محمد ششم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین اعانه
 مکاتبت و مراسلات نموده از این اندیشه نباید بود و آن بزرگ را خورد نباید شکر و چون آن نوشته بنظر
 ناصر الدین رسید خواجه را عجب نمود در وقتی که ناصر نزد علاء الدین محمد تعلیق الموت یا سمیون روی
 وقت انجناب را همراه برده و با او سپرده بنا بران علائمه زمان چند گاهست بحسب ضرورت در میان
 ملاحدہ اوقات صرف نمود و چون اساس دولت آن طبقه بصدمه سپاه مغول در هم شکست خواجه
 از سمیون و بیرون آمده بایلخان پیوست و با صناف لطاف اختصاص یافته در سلک خواص مقرران خصال
 یافت و بعضی از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه همراه ناصر محبوباً نزد علاء الدین رسید و در انجا مجوس شد
 در میان صبیح چند کتاب تصنیف کرده از انجمله کتاب تحریر محسطی است و در آن چندین سئال از مسائل هندستان
 و چون ایلخان مشهور ببلاکوخان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلعه اسمعیلیه شد و خواست آن بلاد را فتح کند
 پس سپر ملک علاء الدین بانبارہ محقق در پنجهانی از قلعه بیرون رفت و بخدمت بلاکوخان رسید پس
 بلاکوخان کیفیت احوال را فهمیده و دانست که خواجه در انجا مجوسست آن قلعه را فتح کرده و خواجه را
 نهایت احترام کرده و او را همراه خود برداشته و امور کلیه البصواب بدیرائی او گذاشته

محقق طوسی را هوای فتح بغداد و در نظر آمد زیرا که تعصب مستعم در مذنبین در نظر محقق ظاهر و هوید بود
 پس با بلاگو میگردانیدند و بعد از محاصره و شدة ان خلیفه با قضاة بغداد و سادات بنی عباس و سپهر
 دوی خود ابو بکر و احمد و غیر آنها بیرون دروان وارد و دوی بلاگو خان شدند پس خواجه بنسبت
 سلطان رفت و گفت امر کن که ملا زمان و صاحبان خلیفه را در جا شمی منزل داده و خلیفه و سپهر
 ایشان را بچلیس بجواه و بقتل ایشان مبادرت کن پس چنین حکم جاری شد اول پسرانی خلیفه را بعد از
 حضور بصلب و دار او بختن با سوز شدند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه استیاده و خواجه شریعین در قتل خلیفه
 داشت بعضی از علمای عاتقه که در اردوی کیوان شکوه بلاگو خان منزل داشتند و مساجت میکردند
 به بلاگو معروض داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و صحت و قتل او نیست
 چرا که کشته شود زمین برز و و شکافه شود و لشکر تو را فرود آسمان بر زمین افتد و عذابها نازل شود خواه
 فرمود اینها همه از سخنانی اباطیل و انکار و بیست چه فرزند پیغمبر را کشته و آسمان بر زمین نیاید و عذاب
 نازل نشود این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب محق است در قتل و عذاب نازل نخواهد شد پس بعضی
 علماء را تمه در مقام منع برآمدند و بلاگو خان را نیز فونی در دل طعمه بیست چون خواجه گاه را بر اینموال
 دید فرمود اکنون بجوای که خون او ریخته نشود پس امر کن که او را در بساط بچیند و او را باد و باز و
 با همان بساط القدر ببالند که در اینجا کارش تمام شود و تا خون او ریخته نشود بلاگو خان را این سخن پسند
 و گفت که بساطی آوردند و او را در اینجا بچیند و القدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلماء عامه بخشید
 از آن پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسبت و وصول موصول آمد -

در رصد بستن خواجه بامر ملاگو خان در مراغه

از آن پس سلطان که بلاگو خان باشد امر کرد در مراغه رصد به بنیدند پس خواجه الاث رصدیه را فرام
 آورده و از اعوان او بران رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذه خواجه بودند و بلاگو خان فرستاده
 و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از آنجمله ملاقطب شیرازی که شاگرد
 محقق طوسی بود و اوست صاحب شراق و کلیات و فاضل حسن الخلق و بنزد در جمیع فنون حکمت -

در ذکر کسانی که با خواجه بودند در رصد

اما عجب از صاحب لود لود است که گفته که ملاقطب در صحبت خواجه مفید و یاست مفید بود و این سخن
 از صاحب لود لود خطبتین است و ناشی از عدم تمیج و عدم خبرت بقوانین حکمت است چه ملاقطب

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از جمله مؤید الدین عروض مشق است
 و او مستبح در هند سه بود و الات رحد بود و در مراغه موت فچار در سال ششم و چهار وفات کرد
 و فخر الدین مراغه را از موصل آورد و او طیب طاق و فاضل بوده و نجم الدین کاتبی را از قزوین
 آورد و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اخلاطی را از تفریس احضار کردند و او فاضل و
 هندس و مستبح در علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی و او نیز هندس و ریاضیه و فاضل در علوم
 و اعمال رحد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزا ریاضی و هندسه و علم رحد و کتاب
 مصور بود و حرکات کواکب را ضبط کردند و خواجه در ان اثنا وفات نمود و این فضلا حساب
 بعضی از دقائق حساب را نگاه میداشتند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذه خواجه بود
 با انجماعت مشارکت نمود بلکه شریک غالب بود اگر چه جناب خواجه بواسطه اینکه ملاقطب شاگرد او بود
 و بجهت اتنا و شاگردی نام او را با انجماعت در خطبه کتاب زیج ذکر نمود و نزد رسیدن اجل
 موعود اصلاح بعضی از خللها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند
 حواله نمود و این معنی موجب کدورت ملاقطب شد با اینکه قدرت باصلاح انجا داشته از روی طرح
 و اعراض بان جماعت وا گذاشت و زیج خواجه اگر چه نهایت دقت در ان شرح لیکن چون بانجام
 رسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعدیلات محل عماد جمیع منجمین است
 و احکامش درین باب از همه زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین مشهور بدانست
 و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسن است و او از شاگردان افضل الدین غیلا نیست و او از شاگردان
 بهتیار است و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و امام شایخ او در علم منقول ابو العباس
 نوکر است و او از شاگردان ^{میر حسن} خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ سید فضل
 راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی بن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد
 دروشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب پنج البلاغه است و همچنین از جمله شایخ منقول محقق -

سالم بن بدوان مصری است و او در اجازت خواجه حسین نوشته قره علی جمیع اجزائنا لث من
 کتاب عنیه النزوع الی علم الاصول والفروع من اوله الی آخره و قرأه تعقیماً و تبیین و تامل منتخب
 من غوامضه عالم بفتون جوامع و اکثر اجزائنا لث من هذا کتاب و هو الکلام فی اصول الفقه
 الی یامه الفاضل العالم الاکل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة والدین و جبهه الاسلام و المسلمین الی الیه

والفاضل متبحر العالی والاکابر الفضل ابن فخراسان محمد بن محمد بن یحیی الطوسی زاد التبت فی علامہ حسن
الدفاع عن جوابہ واذنتہ فی روایتہ عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الطاہر الزاهد البارع
عن الدین ابی المکارم بن حمزہ بن علی بن زہرہ عینی قدس روحہ و نور ضریحہ و جمیع تصانیفہ
و تصانیفہ و سموعاتی و اجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیدہ و ما لم اذکر اذا ثبت ذلک عنہ و ما نقل
ان صنفہ و مذاخرہ اضعف خلق اللہ و افرحہم الی عفوہ سالم بدران المازنی المصری کتبتہ ثامن
عشر شہر جمادی الاخری سنہ تسع عشر و ستاکثرہ حامد اللہ و مصلیا علی خیر خلقہ محمد والہ الطاہرین
و سالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصریت و شہیدہ در شرح لمعہ در کتاب میراث قولی
از ابن بزرگوار نقل نموده و شیخ ابوالحسن شیخ سلیمان بن عبداللہ بحرانی در رسالہ سلافتہ البہیہ
در ترجمہ مشبہہ گفتہ کہ یافتہم بخط بعضیہ از افاضل معتدین کہ خواجہ در فقہ تلمذ کرد در نزد کمال الدین شیخ شیم
در علم معقول و نزد خواجہ تا اینجا کلام او بود و ظاہر اینکہ چنین چیزی وقوع نیافتہ باشد و علامہ علی
بعد از ورود محقق طوسے بجلد و دیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجہ رفت و در نزد او
تلمذ نمود و از او اجازہ گرفت و شرح بر منطق تجرید او نوشت شرح بر تجرید او نوشت و ملا علی قوسی شے
شایخ جدید ہمیشہ میگفت کہ اگر شاگرد عرب خواجہ کہ علامہ علی باشد شرح بر تجرید نمی نوشت ہر آئینہ تجرید
و ربوئہ اجال باقی بیماند و چیزی از او نمیدہ نمی شد و علامہ در اجازہ اش برای اولاد زہرہ بعد از
او کہ خواجہ فرمودہ کہ این شیخ افضل اہل عصر بود و در علوم عقلیہ ذہنیہ و برای او مضنات بسیار
بودہ و در علوم حکمیہ و شرعیہ و بر مذہب امامیہ بود و اشرف کسانی بود کہ ما انصار را شاہدہ کردیم
در اخلاق خدا نوری کند ضریح او را قرأت کردم در حدیث او الھیات کتاب شفاء ابی علی سینا
را و از ان پس قرأت کردم در نزد او تذکرہ کہ در علم ہیئت است و از تصنیف او است پس او را
اجل مکتوم دریافت خدا یتعالی او را تقدس کند تا اینجا کلام علامہ بود و بسیار عجیب کہ گفت
اینکہ خواجہ بر مذہب امامیہ بود و این مانند است کہ شہید اول گفتہ بود کہ قطب المحققین بنیاس
از امامیہ بود و ابرادان بر تہید در این مقام بر علامہ وارد است چہ شان خواجہ اجل و اعظم
و اشرف و اعرف از ان است کہ در حق او کسی بگوید کہ او بر مذہب امامیہ بود علامہ علی علی اللہ
مقامہ در کتاب شہاچ الکرامہ چنان وصفی خواجہ را گفتہ کہ برای احدی کسی حسین وصف نمودہ

و در مرتبہ دیگر کہ خواجہ پہنچاد وارد شد و مرض الموت ان را طاری شد و باب تجرید تغیل تکفین

و تدفین خود بفضلا رموتین وصیت میفرمودند کی از حاضران عرض کرد که مناسب آنست که
 را بشهد امیرالمؤمنین نقل نمایند خواجہ از کمال اخلاص فرمود که ششم می آید که در جوار قابض لابرار
 حضرت امام حمام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجای دیگر بر چند افضل شہد نکلند نمایند
 پس حسب وصیت در رتبه علیہ کاظمیہ علیہ اسلام دفن نمودند و قائمہ ان آستان کہ قائم مقام نوح
 مزار خواجہ واقع شدہ بود این آیت کریمہ را رقم نمودند و کلبہم باسط ذراعیہ بالوصید و تاریخ
 وفاتش را باین قسم نظم نمودند انصیر ملت و دین پادشاہ کشور فضل بگائے کہ چا و ما در زمانہ
 نژاد سال شصد و ہفتاد و دو بدو ایچہ بر فرہیچہ ہم از گذشت در بغداد و در جامعہ یونین
 خواجہ مذکور است کہ بنا بر وصیت خواجہ خواستند کہ در جوار شہد مقدس علی کاظمیہ علی مشرفنا
 الثنا و التیمتہ مدفون سازند لاجرم در حوالے آن ارض مقدس محلی اختیار نموده آغاز کندن
 کردند بیکبار سردا بہ مرتب فرین بجاشی ظاہر شد چون نیک شخص کردند معلوم شد کہ ناصر عباس
 جہت بارگاہ خود مرتب ساخته بود و او را نصیب شد و بان سعادت مستبعد نگرید و در جای دیگر
 ناصر را دفن کردند و چون خواجہ پاسبانی ان در گاہ عرش شہد ال عباس گفت نام بود لہذا
 بموجب کلبہم باسط ذراعیہ بالوصید و ان مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مؤدات
 قبول امام اورا انکہ سردا بہ کور در روز شنبہ پانزدہم جادی الاولی از سال پانصد و نود و
 ہفت با تمام رسیدہ و در همان روز خواجہ از مادر متولد شدہ چنانکہ عمر شریفش ہفتاد و پنج سال ہفت
 ماہ بودہ و تصانیف خواجہ بدین وجہ است -

در ذکر تصنیفات خواجہ نصیر الدین

اگرچہ تالیفات او در علوم حکمیہ و کلامیہ و فقہیہ در مذہب جماعت امامیہ بسیار است لیکن اندکی از آنھا
 مذکور میشود از ان جملہ کتاب تجرید در علم کلام کہ مثل ان بوجازت و فصاحت و اشتمال بر اولیہ
 و اقوال در صفحہ روزگار ناجال نوشته شد و براوشروعی بسیار نمودند مانند شرح قدیم از محمود
 صفحانی و شوارق از ملا عبد الرزاق لاجبی و شرح حاجے ملا محمد جعفر استرآبادی و سستی
 ملا علی قوشچی کہ اینا شرح جدید مینامند و سعید شریفی شرح قدیم و اشقی نوشته و ملا جلال دولتی
 و میر صدر و ملا عبد الرزاق لاجبی و خفری و اقا جمال و خلیفہ سلطان و شیخ حسین تنکابنی و مرزا
 ابراہیم بن ملا صدیقی و غیر ایشان بر او حواشی نوشته اند و مولف کتاب نیز بر تجرید شرح فارسی
 و کتاب تجرید منطق و کتاب اساس الیقین و منطق و شرح اشارات و تخریر اقلیدس و نیز محطی و غیر

توسطات و کتاب بیچ ایلمانی و کتاب تذکره در سبیت و رساله معینه در سبیت و رساله فصل
 در معرفت تقویم و رساله اسطرلاب و کتاب جامع الحساب بالاحت و التراب و کتاب قواعد
 العقاید و شرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سوالات شیخ صدرالدین قونوی
 و رساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب و رساله در بحث امامت و ترجمه کتاب
 زبدة الحقایق عین القضاة همدانی و شرح مواضع مشکله ان بالتماس و تکلیف ایضا رساله
 مختصره که از دعایان طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق ماضی با سیم ناصرالدین مذکور و شرح
 کتاب کثره بطلموس بالتماس خواجه چهارالدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
 و رساله در نقد مواریت و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق محبت علم و رساله فصول در
 کلام و رساله اوصاف الاشراف و از این رساله و بعضی از مواضع رساله فصول و شرح قصیده
 سلامان و ابسال که خاتمه کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد و انقطاع از خلق بود
 چنانکه این شعر که از گوهر طبع ان بزرگوار است بران شایسته لذات دنیوی همه هیچ است نزدین
 هر خواه از تغیر این هیچ ترس نیست روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب مطالعه و روز درین
 و از جمله رسائل او رساله است که در عقاید نوشته و مجمل و مختصر و مفید است و فاضل نورانی در کتاب
 مجالس ان رساله را نقل نموده است و رساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار تحسین است و در علم
 رمل چند رساله نهایت خوب می باشد یکی رساله خواجه و دیگر رساله سکاکی و دیگر رساله

احوال محمد خفرضی

محمد بن احمد خفرضی ملقب بشمس الدین این سه رساله از کتب معتبره فن رمل میباشند و خواجه در رساله
 دیگر نیز در رمل است و یکی از این دو رساله رمل در فارسی و دیگری عربیت و ایضا خواجه را
 رساله در جبر است و این فقیه بولفس کتاب را نیز رساله در رمل و رساله در جبر و منظومه در رمل
 نام نام است بدانکه خواجه سکر مسئله بد است و این در نهایت غرابت است و چون سخن از خفرضی
 گذشته است باکی نیست که محلی از احوالات او ذکر شود اگر چه ظاهر از حکما، علما، عامه است
 بدانکه خفرضی از تلامذه پیر صدرالدین محمد شیرازی است معروفست که در زمان شاه اسمعیل
 مردم را تکلیف بتعلم احکام شرعیه نمودند و ایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی
 و اما خفرضی از درد درآمد و اظهار تحسر کرده و گفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند یا چه کار کنیم خفزی گفت که بر او لعن کن که دوسه نوبت عالمی حلف بود و چون شاه اسمعیل خفزی را از کاشان باصفهان خواست و با او گفت که از مذہب بستن رجوع کن خفزی گفت من مذہب ایشان باشم و حال اینکه حاشیه بر اہلیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیم درس بخواند تمیز پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را لعن کن خفزی لعن نکرد پس از خدمت پادشاه مرخص شد و بکاشان آمد مردمان استقبال و شادمانی از ملاقات با او ایراد نمودند که رفتی در صفهان ا محمدول بگفت خفزی در جواب گفت که جیف نبود برای دو نفر عرب کون برهنه خون مثل من فاضل ریخته شود و این حکایت را قاضی نور اللہ در کتاب مجالس و سید نعمت اللہ در کتاب نوار نمایانہ نوشته است و قاضی نور اللہ نوشته است که چون حکم شاه طهماسب اول محقق ثانی بایران آمد و در مقام ترویج مجتہد امامیہ و ملائی بکاشان فرستاد و در کاشان احکام و فتوای از خفزی معروف بود بنظر محقق ثانی رسانید و محقق ثانی اکثر ازان فتاوی را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذہب قاضی بیضاوی امامیہ دید و پسندید و گفت که خفزی در علم منقول راجل بود و این احکام را بعقل گفته و این ہم موید این است کہ احکام شرعیہ بر طبق قواعد و احکام عقلیہ است و کما حکم بہ العقل حکم بہ الشرع و بالعکس و تالیفات خفزی رسالہ اثبات واجب و کتاب منتهی الادراک در علم ہیئت و شرح مذکرہ مسمی بتکلمہ و رسالہ حل مال بخل و حاشیہ بر اوائل شرح تجرید تا اضرحت وجود ذہنی و حاشیہ بر اہلیات شرح تجرید فوشچی و حاشیہ بر اوائل شرح حکمت العین مسامۃ بسواد العین و رسالہ در علم ربی -

در احوال قاضی بیضاوی

بدانکہ چون سابقاً ترجمہ علامہ علی گذشت و معارضہ میان علامہ و قاضی بیضاوی اتفاق افتادہ کہ در اینجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر نمایم پس میگوئیم کہ شیخ بجائی زید بجائیہ در کتاب مشکول گفته کہ او صاحب تعنیف مشہورہ است ایش عبد اللہ است نقشب ناصر الہین و کنیتش ابو حنیفہ ابن محمد بن علی بیضاوی و بیضاوی فریبہ است از اعمال شیراز و در فارس منولی قضاء و قضاة بودہ و در عابد و متورع در مذہب خود بود و اقا محمد مادی مترجم قرآن او را قاضی سوواوی نام نهاد ہ زیرا کہ چون قائل بخلافت بلا فضل علی نیست پس بیاضی از ہدایت بر ناصیہ او ہویدانیت بلکہ سواد و ظلمت و ضلالت جبرین او پیدا است و در زمانی داخل شہر تبریز شد پس مجلس بعضی از فضلا در کہ مجلس درس بود و در صف تعالی نشست چنانکہ کسی او را نہ شناخت پس مدرس اعترافاتی دارد و آرد و بان اقتضای کردہ چون از تبریز فریفت یافت بیضاوی خود را معترفات او نمود

مدرس گفت که گوش سخن تو منی دهم مگر اینکه ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا فهمیده قاضی گفت که ارادات تو را با الفاظ توصل کنم یا بمعانی مدرس سموت شد و گفت با لفاظ من اعاده کن پس قاضی ان ارادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند وارد آورد پس با جو به متناهیة اعتراضات مدرس جواب گفت پس از ان خود بعد و اعتراضات او اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برآمده وزیر سلطان در ان مجلس حاضر بود چون واقعه را مشاهده نمود از جای برخاست و بیضاوی را بجای خود نشاند و چون از نام نسب او پرسید و او را شناخت نهایت شریط و احترام سجائی آورد پس قاضی قضا و شیراز را طلب داشت وزیر قضا شیراز را با او برگذار نمود و با او تشریف و خلعت فاخر داد -

احوال وفات قاضی

وفاتش در سال شصده و هشتاد و پنج بوده و در بلده تبریز با خلفائی ثلث مشهور شد و شیخ علی نواده شهید ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته است که علامه در قواعد فرموده که استصحاب میکند حالت سابقه بر ان طهارت و حدث را پس چون کتاب قواعد شیوع یافت و نسوایش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای همان مسئله طهارت و حدث و شک در تقدم و تاخر را مطالعه نمود و بر همان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که ای مولائی با جمال الدین خداوند عالمی ایام افاده تراستدام گرداند و تو امام اصولیین می باشی و در اصول مسئله مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و درین مسئله که توفیقی دادی باینکه شک در تاخر از طهارت و حدث استصحاب میکند حالت سابقه بر اینکه طهارت و حدث را صحیح نیست زیرا که ان حالت سابقه بر این طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت بود یقیناً بحدث زائل شده و اگر حدث بود یقیناً طهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست پس چگونه استصحاب حالت سابقه بمبانی پس قاضی ان ایراد را بنزد علامه فرستاد علامه جواب طولانی نوشت و این مضمون را منبفصله و مانعاً اخلو بر گردانید و حاصل کلاش اینکه بنده که گفته ام استصحابی حکم مبتدا یعنی مثل حالت سابقه حکم مکینده انیکه مراد استصحاب اصطلاحی باشد پس علامه ان جواب را بشیراز و مرتزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد و بر ان سخن شمرود قاضی را تالیفات حسنه است مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول و از استادم آقا سید ابراهیم شنیدم که هستاد شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طالع

در احوال قاضی بیضاوی

در علم کلام و بر او نیز شروح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم با نوار التذیل است و در
 عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدد و بر او نوشته اند مانند عصام و شیخ زاده و سیوطی و عبد
 و ملا میرزا جان و شیخ بهائی و غیر ایشان و شیخ بهائی را نیز شرح بر تفسیر قاضی است و این فقیر
 مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بهائی بهتر از دیگران نوشته ازان پس
 سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را در همین کتاب تفسیر مناقضاتی است که در کتاب مشکلات
 العلوم اخبار ذکر کرده ام از آنجمله در تفسیر آیه لیلوکم انکم اسن عملا گفته است که فعل در اینجا معلق
 از عمل است و در سوره ملک نقیض این گفته است ایضا در تفسیر سوره هود تصریح کرده اند که نزول
 تورات پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سوره مؤمنین نقیض اینرا گفته ایضا در سوره مریم
 در تفسیر آیه شریفه و کان رسولا نبیا گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد
 و در سوره حج نقیض اینرا گفته است ایضا در تفسیر سوره نمل گفته است که سلیمان متوجه شد بسورج بعد از تمام
 بنا و بیت المقدس و در تفسیر سوره سبأ نقیض اینرا گفته اس حاصل اگر مناقضه و ضیقات و اغلاط قاضی
 را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بکه زیاده تر کتابی خواهد شد -

در احوال محقق سبزواری

صاحب محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواری است از فضلا و مآثره صدقه است و اجازه از اخوند
 ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی و اردواز تالیفات دست کتاب شرح ارشاد اسمی بدخیره لیکن حج عبادت
 او جا حائمی دیگرش را نیافتم و ظاهرا اینکه زیاده ازان نوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقده
 کتابی از آخرش کم است بلکه تا باخر میراث نوشته کتابیت در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالباً کرده
 و در بعضی از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیت و بعضی بر شرح نوشته اند -

در احوال ملا محمد سبزاب

صاحب محمد بن عبد الفتاح تنکابنی از اهل بلد مولف کتاب و از اهل قریه است سما و بسراب که در
 سابق اوقات آبادانی بود و اکنون خراب و در جوار خورده سیلان تنکابن واقع است و اسم
 او را در کتاب تواین در حاشیه منته مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و آتش در کتب علییه و کتب
 اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است
 در احکام و مسائل جامع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد -

در احوال محمد صادق

صاحب محمد صادق بن محمد بن عبدالغفار تنکابنی ساکن سمنان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است
 و از علامه مجلسی اجازه دارد و حواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است -
 صدر علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور باین بابویه پدر صدوق است و از اعظم
 محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بقرق آمد و صحبت ابو تقاسم حسین بن روح که ثالث
 سفره و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینی استفسار فرموده و بعد از آن کتابی نوشته
 بعلی بن جعفر بن اسود داده با و فرستاد و در آن کتاب التماس نموده بود که کتاب او را
 که در آن التماس دعا فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر رساند و او هم رسانید بعد از
 سه روز جواب در آمد که ما دعا کردیم بان و زود است که روزی شوی دو پسر خرد خدایند او را
 دو پسر کرد است کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعا
 صاحب الامر بعجل آمده ام و بدان مفاخرت میگردد و توفیقی از حضرت امام حسن عسکری نیز میگردد
 با و آمد و در اینجا بلفظ شیخی و معتدی او راستوده و در اینجا دعا کرد که خداوند با و اولاد گرامی
 کند که از صلحا باشد و بعضی گفته اند که او این دعا را از عسکری خواش نموده بود و شاید هم اتفاق
 افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و ست و نه اتفاق افتاده و عددان بر حقه الله
 میباشد و در آن سال محمد علی بن محمد سمری که نایب چهارم آنحضرت بود و نیز وفات نمود و کلینی نیز در آن
 سال وفات کرد و از آن سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و ست و هشت گفته اند
 و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس بناگاه
 بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از خاقران گفته اند که او زنده است علی بن
 محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تاریخ نمودند پس مدتی قوافل از قم بیجا آمدند
 گفتند که این بابویه در همان روز وفات کرده و این سال راسته تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء
 ساداتگان زمین میدانند و در آن سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که این تناثر نجوم
 ارض نامیدند برای اینکه دیدند که تیرائی شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس امر تعبیر موت
 علماء کردند و چنین هم اتفاق افتاد و مدفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بر آن بنا نهادند
 از تصنیفات او کتاب توحید و کتاب بدو و کتاب صلوة و کتاب جنائز و کتاب امامت و تبصره
 زهرت کتاب الامار و کتاب الاخوان کتاب النساء و الولدان کتاب الشرائع کتاب التفسیر
 کتاب المنکاح کتاب سائر الحج کتاب قرب الارسنا و کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب الوارث



کتاب المعراج و رساله الی والدہ -

در احوال محمد بن علی

صمد محمد بن علی بن ائمن بن موسی بن بابویه قمی خراسانی رازی لقب صدوق و گاهی تعبیر از او و والد او بصدوقین بنیامیند کتبت اش ابو جعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته که او شیخ ما و فقیه و وجه شیعری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در غنقوان جوانی بغداد آمد و شیوخ طایفه آنرا و استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فہرست گفته کہ ابو جعفر بن بابویه شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناقد اخبار بود و در میان علماء قم ماند او در حفظ و کثرت علم پیداشده و قریب بسیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و ہشتاد و یک در بلدہ ری وفات یافت و از او روایت داشته اند و از آنجہ اشترکہ اند بصدوق والد نجاشی و ابن عضایری و او از ارباب کتب اربعہ است کہ بر آنہا است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکہ بخواب دید کہ با او امر فرمود کہ کتابی در غیبت تصنیف کردہ و عمر عمر بن را در آنجا نوشتہ پس آن کتاب را نوشت و با کمال الدین و تمام النعمہ نام مخادہ

در تالیفات شیخ صدوق

و آنچه از کتب در کتاب رجال نجاشی ذکر شدہ بدین تفصیل است کتاب دعائم الاسلام در معرفتہ علماء و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوة ۴ کتاب اثبات الوصیہ لعلی ۵ کتاب اثبات خلافت ۶ کتاب اثبات انص علیہ ۷ کتاب اثبات انص علی المائتہ ۸ کتاب المعرفتہ فی فضل ابنی و امیرالمؤمنین و الحسن و حسین علیہ السلام ۹ کتاب مذیہ العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقہ ۱۱ کتاب العرمن علی الجاس ۱۲ کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶ کتاب الاول والاخر ۱۷ کتاب المناہی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب سائر الاولی فی الغیبہ ۲۱ کتاب الرسالہ الثانیہ ۲۲ کتاب رسالہ الثالثہ ۲۳ کتاب الرسالہ فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب المساک ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب الیم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹ کتاب الاعمال ۳۰ کتاب المحض و النفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فقائل الصلوٰۃ ۳۳ کتاب فرائض الصلوٰۃ ۳۴ کتاب فضل الیسر ۳۵ کتاب مواقیب الصلوٰۃ ۳۶ کتاب فقہ الصلوٰۃ ۳۷ کتاب الجہود و الجہاد ۳۸ کتاب التہو ۳۹ کتاب الصلوٰۃ سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوٰۃ ۴۱ کتاب الزکوٰۃ ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب من الجہاد و ۴۴ کتاب الجزیہ ۴۵ کتاب فضل المعروف

کتاب

کتاب فصل الصدقة ۴ کتاب فضل الصوم ۳ کتاب الفطر ۹ کتاب اعکاف ۵ کتاب جامع الحج
 ۱۵ کتاب جامع علل الحج ۲ کتاب جامع تفسیر المنزل فی الحج ۳ کتاب جامع حج الانبیاء ۳
 کتاب جامع حج الایمه ۵ کتاب جامع فضل الکعبه و الحرم ۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۵
 کتاب جامع فرض الحج والعمرة ۸ کتاب جامع فقه الحج ۹ کتاب الموقف ۶ کتاب القرابان ۶
 کتاب مدینه و زیارت تیرلتی و لایمه ۲ کتاب جامع نوادر الحج ۲ کتاب زیارات قبور الایمه
 کتاب الشکاح ۵ کتاب الوصایا بکتاب الوقف ۶ کتاب الصدقة ۶ و النخل والهبة ۶
 کتاب السکنیة والعمری ۱۰ کتاب الحدود ۱۱ کتاب الدنایا ۲ کتاب المعاشیة و المكاسب
 ۳ کتاب التجارت ۴ کتاب العشق والتدبیر و المكاتبه ۵ کتاب القضاء و الاحکام ۶
 کتاب اللقار و السلام ۷ کتاب صفات الشیعه ۸ کتاب لعان ۹ کتاب الاستسقاء ۱۰
 کتاب زیارت موسی و محمد ۸ کتاب جامع الزیارات الرضایا ۲ کتاب تحریم الفقار ۳
 کتاب المتعة ۴ کتاب الرحمة ۵ کتاب الشجرة ۶ کتاب معانی الاخبار ۷ کتاب
 السلطان ۸ کتاب مصارفة الاخوان ۹ کتاب فضائل جبر الطیار ۱۰ کتاب فضائل العلوم
 ۱ کتاب الملاهیة ۲ کتاب السنة ۳ کتاب فی عند المثاب و عبد الله و ابی طالب ۴
 کتاب فی زید بن علی ۵ کتاب الفوائد ۶ کتاب الابانة ۷ کتاب الهدایة ۸ کتاب الصیانة
 ۹ کتاب التواریخ ۱۰ کتاب علامات آخر الزمان ۱۱ کتاب فضائل الحسن و حسین ۱۲ کتاب رساله
 فی شهر رمضان جواب رساله درودیت فی شهر رمضان ۱۳ کتاب مشایخ المصباح الاول ذکر من
 روی عن ابی بنی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن ابی بنی من النساء المصباح الثالث
 ذکر من روی عن امیر المؤمنین المصباح الرابع ذکر من روی عن فاطمة المصباح الخامس ذکر من روی عن
 ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبد الله الحسین بن علی المصباح
 السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن
 علی المصباح التاسع عن ابی ذکر من روی عبد الله الصادق علیه السلام المصباح العاشر
 ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
 المصباح الثاني عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثاني المصباح الثالث عشر ذکر من روی عن
 عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح
 الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوفیعات ۱۴ کتاب المواعظ ۱۵ کتاب الرجال

الرجال المختارين من اصحاب النبي ۱۰۹ کتاب الزهد ۱۰۷ کتاب زهد ابن ۱۰۶ کتاب زهد امير المؤمنين
 ۱۰۹ کتاب زهد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسين ۱۱۱ کتاب زهد علي بن الحسين ۱۱۲ کتاب زهد ابی جعفر ۱۱۳
 کتاب زهد الصادق ۱۱۴ کتاب زهد ابراهيم ۱۱۵ کتاب زهد الرضا ۱۱۶ کتاب زهد ابی جعفر الثاني ۱۱۸
 کتاب زهد ابی الحسن علي بن محمد ۱۱۹ کتاب زهد ابی محمد الحسن ابن علي ۱۲۰ کتاب صاف النبي ۱۲۱ کتاب
 ولأهل الأئمة ومعجزاتهم ۱۲۲ کتاب الروضة ۱۲۳ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۴ کتاب المجالس ۱۲۵
 کتاب استنجان المجالس ۱۲۶ کتاب حديث عزيز النبي و امير المؤمنين ۱۲۷ کتاب الحضار ۱۲۸ کتاب
 مختصر تفسير القرآن ۱۲۹ کتاب جناب سلمان وزهد و فضائل ۱۳۰ کتاب ابی زر و فضائل ۱۳۱ کتاب تقية
 ۱۳۲ کتاب فذو النعل بالبعث ۱۳۳ کتاب نوادر الطب ۱۳۴ کتاب جوابات المسائل الواردة عليه
 من واسطه ۱۳۵ کتاب النظرايف ۱۳۶ کتاب جوابات المسائل الواردة من قزوین ۱۳۷ کتاب
 جوابات المسائل الواردة عليه من البصرة ۱۳۸ کتاب جوابات المسائل من الكوفة ۱۳۹ کتاب جوابات
 المسائل وردت عليه من السمران في الطلاق کتاب العطل غير متوب ۱۴۰ کتاب في ذكر من اصحاب الحديث
 و عن كل واحد منهم حديث ذكر ۱۴۱ ذکر المجلس الذي جرى له بين يدي ركن الدولة ۱۴۲ ذکر مجلس الخرج ۱۴۳
 مجلس ثالث ۱۴۴ ذکر مجلس رابع ۱۴۵ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۶ ذکر انجاء و انحف ۱۴۷ کتاب تجاتم
 ۱۴۸ کتاب علل الوضوء ۱۴۹ کتاب الشورى ۱۵۰ کتاب كتاب اللباس ۱۵۱ کتاب مسائل ۱۵۲ کتاب
 انخطاب ۱۵۳ کتاب فضل العلم ۱۵۴ کتاب الموالات ۱۵۵ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۶ کتاب
 مسائل الصلوة ۱۵۷ کتاب مسائل الزكوة ۱۵۸ کتاب مسائل الخمس ۱۵۹ کتاب مسائل الوصايا
 ۱۶۰ کتاب مسائل الموارث ۱۶۱ کتاب مسائل الوقف ۱۶۲ کتاب مسائل النكاح كه سيرده كتاب
 است ۱۶۳ کتاب مسائل الحج ۱۶۴ کتاب مسائل العقيقة ۱۶۵ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۶
 کتاب مسائل الطلاق ۱۶۷ کتاب مسائل الديات ۱۶۸ کتاب مسائل الحدود ۱۶۹ کتاب
 ابطال الغلو و التقصير ۱۷۰ کتاب سر المكموم الی الوقت المعلوم ۱۷۱ کتاب المختارين ابی عبید
 ۱۷۲ کتاب الناسخ و المنسوخ ۱۷۳ کتاب مسئلة نيشاپور ۱۷۴ کتاب رساله الی ابی محمد الفارسی
 فی شهر رمضان ۱۷۵ کتاب الرساله الثانيه الی اهل البغداد و في معنى شهر رمضان ۱۷۶
 کتاب ابطال الاخبار و اثبات النص ۱۷۷ کتاب المعرفه بالرجال البرقي ۱۷۸ کتاب مولد
 امير المؤمنين ۱۷۹ کتاب مصباح المصلي ۱۸۰ کتاب مولد فاطمه ۱۸۱ کتاب اجل ۱۸۲ کتاب تفسير
 القرآن ۱۸۳ کتاب الجامع الكبير ۱۸۴ کتاب اخبار عبد العظيم بن عبد الحسين ۱۸۵ کتاب تفسير

قصیده فی اہل بیت ۱۸۶ کتاب مدنیہ العلم ۸۸ کتاب الامالی ۸۸ کتاب الاعتقادات ۸۹ کتاب من لایحضر الفقیہ کہ از کتب اربعہ است و این کتاب چار مجلد و ششصد و ششت با سبت مجلد اول شتماست برہشتاد و ہفت باب و دوم بر دو سبت و سبت ہشت باب و سوم شتماست برہشتاد و ہشت باب و چہارم شتماست بر صد و ہفتاد و سہ باب پس جمیع آنچه در مجلد است از اخبار ہزار و ششصد و بیست و حدیث است و جمیع آنچه در مجلد دوم ہزار و ششصد و ہفتاد و ہشت ہست و جمیع آنچه در مجلد سوم ہست محسورست ہزار و سیصد و پنج حدیث و جمیع آنچه در مجلد رابع ہست محسورست برہصد و سہ حدیث و جمیع مسائید اول ہفتصد و ہفتاد و ہفت حدیث است و مر اسئل ان پانصد و ہفتاد و سہ حدیث است و مسائید جلد سوم ہزار و دو سبت و نو و پنج حدیث است و مر اسئل ان پانصد و دہ حدیث است و مسائید چہارم ہفتصد و ہفتاد و ہفت حدیث است و مر اسئل ان دو ہزار پنجاہ حدیث است

در قبا و ای غریبی صدوق

و از جملہ غرائب قبا و ای صدوق اینکہ اگر کسی عامہ دارد جائز نیست کہ بدون تحت التک نماز کند و ایضا اول وقت مغرب را فرض دانستہ و این مذہب شیخ طوسیست در کتاب مبوط و ایضا صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانستہ و تبرک ان نماز را باطل میدانند و ابن ابی عقیل قنوت را در نماز جہریہ واجب میدانند و از جملہ قبا و ای او اینکہ صلوٰۃ را جز تشہد نمی دانند و در کتاب من لایحضر الفقیہ دعائی تشہد و صورت انرا بدون صلوٰۃ نوشته و ایضا سہورا بر پیچیدہ و امام جائز میدارد و انرا انشاء الرحمن نام نہادہ و سید نعمت اللہ جزایری زائرین مذہب است و صدوق گفته است کہ استاد محمد بن یحیی بن الولید نیز ہمین مذہب داشتہ اگر عمرم وفا کند رسالہ در این مسئلہ خواہم نوشت و شیخ بھائی در نعیظام نوشتہ است کہ حمد خدا را کہ عمر او را قطع کرد و او را توفیق ان نداد کہ چند کتابی بنویسد و شیخ احمد الحسائی در این مسئلہ گفته کہ صدوق درین مسئلہ کذب است و وفات ان بزرگوار در سال سیصد و ہشتاد و یک بودہ و بحروف تہجی لفظ شفا شد و انجناب در روی مدفون است و قریب چهل سال است کہ ان قبر را خواستند کہ تعمیر نمایند منجر بہ نشش شد پس دیدند کہ ان جناب کمال خود باقیست و بنویسید و بزرگ ناخن صابج او رنگ جنابانی بود و فرق مبارکش طیلی بجمہ خرابی قبر خود شد و بود و بر ان قبہ بنا گذاشتند و شیخ مفید در نزد این جناب تلذذ نمودہ و از او اجازه دارد و صدوق اجازه دارد از پدرش حواز کلینی بواسطہ محمد بن علی بن ماجیلویہ و محمد بن محمد بن عساکم کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق -

در احوال محمد بن یعقوب کلینی

صومحمد بن یعقوب کلینی لقب بلقب نعمة الاسلام و معنی به ابو جعفر است و کسین بنیم کاف و فتح لام است چنانکه علامه شیخ الطائفة شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفا ر عن سلف بدین بود چه مسموع گشته و با فضل نیز در اسناد الهی ان و لایعنی رخی و توابع ان بدین وجه قرائت میشود و ان از توابع و دهات رخی و صاحب قاموس گفته بفتح کاف و کسر لام و او را نیز ان امین دانسته است و این از جمله غلاط قاموس است و انجناب اول محمد بن ثلث او ایل است که کتاب کاظم که قریب هشت هزار بیت است در مدت سبت سال نوشته است و از ابن الاثیر در جامع الاصول محلی است که از خواص شیعه اینک در سر هر سال صد هجری مجذری برای مذیب ایشان است و در رس مانه ثانیه امام رضا و در سرمانه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در سرمانه رابعه را بعد مر بود و او اول کسی است که اخبار را مکتوب کرده و کتابش از کتب اربعه و او چنانچه از کتب رجال مستفاد میشود و او ثقیف نام است در حدیث و اثبت و اضبط است —

در تعداد اخبار کتاب کافی

و عدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار صد و نود و نه حدیث است و صحیح ان با اصطلاح متأخرین پنجاه و هفتاد و دو حدیث است و حسن صد و هجده و چهار حدیث و موثقات هزار و صد و شانزده حدیث است و نوی سید و دو حدیث است و ضعیف نه هزار چهار صد و هشتاد و پنج حدیث است و در سال سینه و میت و نه یابست و هشت که سنده تا اثر نجوم ارض است انجناب وفات یافت و وفاتش در بغداد اتفاق افتاد و در مقبره اش در باب الکوفه مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی که لقب بابو قیراط است بر او نماز گذارد و سید ما شتم بجزانی متقدم در کتاب روضه العارفین گفته که بعضی از تعلقات از علماء سعاصیرین گفته اند که بعضی از حکام بغداد بنیای قبر محمد بن یعقوب کلینی یادید و سوال کرد که این قبر کیت گفتند که ان بعضی از شیعه است پس امر کرد که ارا خراب کردند و قبر را شکافتند دیدند کمان بزرگوار با کفن باقی و نه پوشیده و با او طفل کوچکی با کفنش مدفون است پس امر کرد و با اینکه او را دفن کردند و بر ان قبته بنا کردند و الی الان قبر معروف و مزار و شهید است تا اینجا کلام سید ما شتم بوده و بعضی از مشایخ که گویند نعمة الله جزاوری باشد گفته است که سبب خفران قبر مطهر ان بود که بعضی از حکام بغداد دیدند که مردم بزیارت ائمه معصومین می باشند پس غضب و عداوت اهل بیت او را داشت که قبر حضرت موسی بن جعفر خفر کنند و گفت که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الان در قبر موجود است و الا مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی بان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

ایشان که از اقطاب ایشان است مدفونست و اعتقاد ایشان است که قبر علمای ایشان نیز محفوظ و بدن ایشان هم تغییر نیشود پس فراین عالم را که محمد بن یعقوب کلینی است بشکافید پس ان قبر را شکافند پس دیدند که محمد بن یعقوب کلینی همان است خود مدفون است و هیچ تغیر در او راه نیافته پس امر کرد که بر قبرش قبته عظیمی و بنائی بنا کردند و آنجا مزارش مشهور شد و برای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده از جمله کتاب کفایت که مانند شمس و در رابعه النهار است و کتاب رسائل الائمة و کتاب رد بر فرامطه و کتاب تعبیر رویار و کتاب رجال و کتاب آنچه گفته شده در ائمه از شعر -

در احوال شیخ مفید

صحر محمد بن محمد بن عثمان بن عبد السلام الحارثی ملقب بمفید شیخ و فاضل عمید و مستکرم و حید و مناد و مجادل فریدانکه سه توفیق در سه سال از ناحیه مقدسه برایش عز صدر یافت و در عنوان آنحضرت نوشته بود که فلاح الاعراب بتبذیر الشیخ المفید و اصل شیخ از عکبر است و از فقاوای شیخ اینکه در او کمال شرعی امر موسع ندارد بجز گویند که از یکی دیات کسی بخدمت شیخ رسید و سوال کرد که زنی حامله فوت کرده و حملش زنده است آیا باید شکم ضعیفه را شکافت و طفل را بیرون آورد یا اینکه بان حمل او را دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید ان مرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر می تازد و می آید چون نزدیک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده است که شکم ان ضعیفه را شق کنید و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید امر چنین کرد بعد از چندی با جرات بر اسف شیخ نقل کرد شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم و معلوم است که آنکس حضرت صاحب الزمان بود احوال که در احکام شرعیه خط و خطا و نیامیم همان بهتر که دیگر فتوی گوئیم پس در خانه برست و بیرون نیامد ناگاه از حضرت صاحب الزمان توفیق بیرون آمد بسوی شیخ که بر شام است اینکه فتوی گوئید و بر ما است اینکه نیست شمارا و گنگد ازیم که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر بمنذ فتوا نشست و باید دانست که توفیق در ایام غیبت کبری بیرون نیامده مگر بر اسف شیخ مفید و شیخ اسد الله کاظمی در کتاب مختصر گفت که اجماع علماء امامیه است که برای شیخ مفید توفیقات از امام زمان آمد بخط مبارک ان حضرت و از جمله فتاوی غریبه غنی مفید سلام نماز را مستحب می دانند و این قول بوفیق است با مذہب شیخ طوسی در غیر مبسوط و ابن براج و ابن ادریس و علامه در سوائی منتهی و مشهور و منصور اینکه واجب و جز نماز است و شہید اول در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جز ندانسته بلکه خارج از نماز می دانند و ایضا از فتوای غریبه شیخ مفید اینکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده و ما تضعیف این فتوی را در کتاب سائر الاصل

در بحث واجب و محرم با استیفاء بیان نمودیم و جواب استصحاب طاهر از مجلد افعال از کتاب بدایع الحکام
در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم -

در کرامت شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی

بدانکه شیخ اسدالله کاظمی نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده و مولف این کتاب گوید
که از جمله کرامت‌ها و توقعات ممدویه است و کرامت دیگر در حکایت آن زن که مرد و طفل
در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی و سید رضی و والد
ایشان با شیخ مفید در آن کرامت شریک می‌باشند و آن آنست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در
مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته و صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا دست حسین را گرفته و به نزد شیخ
مفید آمد و فرمود یا شیخ علمها الفقه پس شیخ بیدار شد و در حیرت افتاد که این چه خواب است
و مرا چه حدائیکه امام را تعلیم نمایم و خواب دیدن ائمه و معصومین خواب شیطانی نیست پس صباح
ان شب را بهمان مسجد که در خواب دید رفته و در آنجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی آمد و کیزگان
و و را گرفته و دست سید مرتضی و سید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد و گفت که یا شیخ علمها
الفقه شیخ تعبیر آن خواب را نمیده و در احترام سید مرتضی و سید رضی کمال مبالغه داشته
در توفیق شیخ مفید و سید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با و شریک است اینکه روزی سید مرتضی گفت که زین بزرگوار
ابش بگذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد بغیرای تا زین را بشویند سید
مرتضی گفت که شما یک شاهد بیشتر نیستید و قول شما مسموع نیست پس بعد از مجاکه قرار دادند که طرفین
مطلب نوشته و بر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند و صباح از روزان مکتوب را دیدند که جناب
امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولدی و این شیخ معتدی و بعضی از علما گفته اند که شیخ مفید
و سید شفاها از حضرت شنیدند و سید مرتضی در کتاب مجالس نوشته و در آن مناظرات استادان
شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است و مجلسی نیز در مجلد اجتهادات کتاب بحار الانوار را اجتهادات
ان بزرگوار را جمع کرده و شیخ طبرستان نیز بعضی اجتهادات او را مذکور داشته -

تاریخ وفات و ولادت شیخ مفید

وفات آن بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهارصد و سنبرده بوده است و ولادتش
در روز یازدهم از ذی القعدة از سال سیصد و سی و سه و بعضی سیصد و سی و شش گفته اند و در آن روز

که وفات کرد هشتاد و هزار نفر از شیعه مخالفین جمع شدند بخوی که میدان ایشان بغداد بر او تک شد
و بر او نماز کرد و ستم ترضی و در خانه اش مدفون شد تا چند سال پس از آن او را نقل کردند بمقابر
قریش و در نزد پامای حضرت جواد بجانب قبر حمید و قیام ابو القاسم جعفر بن قولویه مدفون ساختند
و در بیان نسب شیخ مفید علیه السلام

و نسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن جبیر
بن وهب بن هلال بن اکس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث
بن مالک بن ربیع بن کعب بن حارث بن کعب بن علی بن حارث بن مالک بن داؤد بن زید
بن شیب عریب بن دقید بن کهلان بن سنان بن شیب بن یعرب قطان و منبر اختلاف جنی
است و در کتاب مجالس المؤمنین و غیر آن مذکور است که این ابیات بخط صاحب الامر بر سر قبر شیخ
مفید نوشته و بر او مرثیه فرموده لا صوت الناعی بقصدک اینه یوم علی ال الرسول عظیم ان
کنت قد غیبت فی جدت الثری فالعلم والتوحید فیک مقیم والقائم المهدی بفرح کلماتیت -
علیک من الدروس علوم واستعدادی و در این نیست چه آن حضرت بدان نحو توفیقات شیخ نوشته
البته در موت آنجناب مسموم و مرثیه فرموده و اما تالیفات آنجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذه اوست
نوشته است انبیت وان قریب بدو سیت تالیفات برخی از آنها مذکور میشود -

در تالیفات شیخ مفید

کتاب الرسالة المتعنه وان متن تهذیب شیخ طوسی ۲ کتاب الدرکان فی دعائم الدین ۳
کتاب لا ینصاح فی الامامة ۴ کتاب الافصاح فی الامام ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیوب
والمحاسن ۷ کتاب الرد علی الجاحظ و النقایة ۸ کتاب نقض المردانیة ۹ کتاب نقض فضیلة المعتزلیة
۱۰ کتاب المسائل الصاعیة ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیة فی البطلان تو به
انحاطیة ۱۳ کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامة ۱۴ کتاب النقض علی علی بن عیسی الرمانی
۱۵ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۶ کتاب فی المتعنه ۱۷ کتاب فی الموجز فیها ۱۸ کتاب
مختصر المتعنه ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشرة فی الغیبة
۲۲ کتاب مختصر فی الغیبة ۲۳ کتاب مسئلة فی غسل علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئلة فی نخل الکتابیات
۲۵ کتاب جبل الغرایض ۲۶ کتاب مسئلة فی الارادة ۲۷ کتاب مسئلة فی اصلاح ۲۸ کتاب
اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضع فی الوعد ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف السرائر